





علي عليه السلام
ولاية
منصب



(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نكونام

علی علیه السلام؛ ولایت مستصعب

(مد ظلّه العالی)

◆ حضرت آیت الله محمدرضا نگونام

سرشناسه: نگونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: علی علیه السلام؛ ولایت مستصعب /
محمدرضا نگونام
مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۸۷ ص.
شابک: ۳ - ۹۲ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از
هجرت - ۴۰ ق.
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از
هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت.
موضوع: امامت
موضوع: ولایت
رده‌بندی کنگره: ۲۲۳ / ۱۳۹۱ ع ۸ ن ۸ BP
رده‌بندی دیوبندی: ۴۵ / ۲۹۷
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۹۹۶۳۱

علی (علیه السلام)؛ ولایت مستصعب

حضرت آیت الله محمدرضا نگونام (مد ظلّه العالی)
ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲ ۹۰ ۱۵ ۷۸
www.nekoonam.com
ISBN: 978 - 600 - 6435 - 29 - 9



انتشارات صبح فردا

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار / ۷

فصل یکم:

اسرار چاه همراز

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام / ۱۹

فصل دوم:

اسرار سکوت امیرمؤمنان علیه السلام

در کودتای سقیفه / ۴۷

فصل سوم:

شهرهای اهل ولایت / ۸۱

پیش‌گفتار

دنیا با همه‌ی شگفتی‌ها و عظمتی که دارد، هیچ است و به تعبیری عامیانه کشک است و آنچه حق و خیر است، علی علیه السلام است. آنچه بوده و آنچه هست علی علیه السلام است. آنچه می‌آید علی علیه السلام است. ما از دنیا تنها دل به همین معنا بسته‌ایم و به عشق همین معناست که این نوشتار را این‌گونه به قلم می‌آوریم تا کتاب «علی علیه السلام؛ ولایت مستصعب» رقم خورد.

تنها کسی که به دنیا نیامد و از دنیا هم نرفت، علی علیه السلام بود. علی علیه السلام در خانه‌ی پروردگار خویش، کعبه تولد یافت و در محراب مسجد، که خانه‌ی پروردگار است، به شهادت رسید و به سوی پروردگار خویش عروج نمود. او فقط لوای ﴿إِنَّا لِلَّهِ

وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۱ را بردوش داشت. امیرمؤمنان علیه السلام به دنیا نیامد که از دنیا برود و در نطفه‌ی او دنیا ریخته نشد و طعم دنیا در کامش ننشست و این وصف، تنها مخصوص آن حضرت است. امیرمؤمنان علیه السلام از جانب خدا آمد و بدون وصف دنیا به سوی خدا رفت. شاهد عملی بر این گفته، کلمات نورانی ایشان در نفی دنیا و اثبات ذلت و خواری آن است. آن حضرت علیه السلام می‌فرماید:

«والله، لدنیاکم أهون من عراق خنزیر فی ید مجزوم»^۱

و «یا دنیا، یا دنیا، إلیک عنّی، أبی تعرضت أم إلی تسوقت لا حان حینک، هیهات غرّی غیری، لا حاجة لی فیک، قد طلقّتك ثلاثاً لا رجعة فیها»^۳.

این سخنان، شاهدی بر شجاعت علی علیه السلام است. شجاعت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام تنها به کندن در

۱- بقره / ۱۵۶.

۱- عیون الحکم والمواعظ، ص ۴۰۴، علی ابن محمد اللیثی، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.

۳- نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶.

خیبر نیست.

کسی نتوانست بر دنیا چیره و بر آن سوار شود، مگر خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله. اما حضرت امیرمؤمنان علیه السلام دنیا را به صورت کلی و حقیقی ترک نمود؛ زیرا آن حضرت علیه السلام ظهور رحمت خاص، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور رحمت عام و رحمت بر تمامی عالمیان است. دنیا نیز به رحمت نیازمند است و بر این اساس، تمامی دنیا - حتی شقی‌ترین کافران - در ید رحمت آن حضرت صلی الله علیه و آله است.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ظهور رحمت خاص است؛ از این‌روست که ایشان باب ایمان است و ایمان از اسلام برتر است و روندگان آن کم‌تر و مسیر آن سخت‌تر و بر شدن بر آن، بالا رفتن از برترین و بلندترین قله است که سیر و تماشای آن با وحدت شخصی ممکن است.

دنیا دارای مراتب است که برای هر مرتبه‌ای تمثلی است. بر این اساس، هر کسی در هر مرتبه‌ای باشد، دنیا به‌گونه‌ای بر او ظهور می‌یابد تا آن‌که دنیا را در برابر خود می‌بیند. اما دنیا نمی‌تواند آن حضرت را

تسلیم و اسیر خود گرداند. گاه دنیا برای کسی به شکل ده‌ها زن خود را نشان می‌دهد؛ اما برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نتوانست جلوه‌گری نماید و حقیقت خود را به صورت پیرزنی با همسران فراوانی که تمامی آنان را هلاک نموده است، نشان داد.

این کتاب از دنیا و مراتب ناسوت می‌گوید. از غربت و تنهایی امیرمؤمنان علیه السلام در ناسوت و از این‌که چرا در دنیا تنها می‌توانست با چاهی انس گیرد و دردهای دل دردمند خود را با چاه در میان گذارد؟! این کتاب از این نکته پرده برمی‌دارد که چرا کم‌تر کسی

با مولا علی علیه السلام همراه شود و چرا هر کسی در جایی علی علیه السلام را تنها گذاشت؟ این کتاب از غربت شب‌های علی علیه السلام می‌گوید. از ولایت صعب و مستصعب آن حضرت علیه السلام که ریزش‌های فراوانی دارد. از این‌که چرا افراد جامعه نمی‌توانند در مسیر ولایت گام بردارند و دنیا را با چهره‌ای بزک‌کرده می‌خواهند. نوشتار حاضر از برخی حوادث،

آن‌گونه که در صدر اسلام و در کودتای سقیفه یا در فاجعه‌ی کربلا اتفاق افتاد، می‌گوید و از این نکته پرده‌برداری می‌کند که چرا مردم در دنیا نمی‌توانند با ولایت علی علیه السلام همراه شوند و آن حضرت را در همان روز نخست امامت با توطئه و کودتا کنار زدند؟

در قرآن کریم آمده است که پیامبران و اولیای الهی از کسی طلب اجر و مزد نمی‌کنند؛ می‌دانید چرا؟ چون اجرت را یارای پرداخت بدهی آنان نیست. اجرت دنیا که هیچ، اجرت آخرت نیز برای آنان اندک است؛ پس وای به حال اهل دنیا که نمی‌دانند چه جمع می‌کنند.

این کتاب از اسرار سکوت مولا علی علیه السلام در جریان کودتای سقیفه سخن می‌گوید. از این‌که چرا علی علیه السلام پس از این کودتا با چاه هم‌کلام و هم‌ناله می‌شد؟ راستی، اگر ما را به جای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بگذارند و معارف و دردها و محنت‌هایی را که بر آن حضرت وارد آمد، بر ما فرو ریزند، ما در همان لحظه‌ی نخست قالب تهی

نمی‌کنیم؟ اگر چنین باشد، هرگز حاضر نمی‌شویم حتی برای لحظه‌ای به جای آن حضرت باشیم؛ زیرا ظرفیت تصور اموری را که بر آن حضرت علیه السلام وارد می‌شد، نداریم. ما در پی چیزهایی هستیم که در آن ظرف وجود ندارد و چیزهایی در آن قالب وجود دارد که ما از آن لذتی نمی‌بریم؛ از این‌روست که نمی‌توانیم به ناله‌های آن حضرت گوش جان فرادهیم و نمی‌توانیم در کنار آن حضرت بمانیم و مولا ناچار است به چاهی پناه برد!

چرا ما از مباحث ولایت چیزی نمی‌گوییم و کتابی عمیق و تحقیقی در موضوع ولایت نمی‌نویسیم و آن‌چه به نام ولایت گفته و نوشته می‌شود، ولایت نیست؟ چرا در درس‌های خارج حوزه‌های علمیه، از روایات باب خلقت نوری و مقام نورانیت اهل‌بیت علیهم السلام سخنی نمی‌یابیم؟ اگر مباحث داغی که در دروس خارج فقه و خارج اصول مطرح می‌شود و این همه «ان‌قلت» و «قلت» در آن وجود دارد - به‌طوری که بحثی از آن، ماه‌ها وقت عالمان دینی را می‌گیرد - اگر در مباحث باب ولایت و روایات این

باب طرح می‌گردید، حوزه به رشدی از دانش دست می‌یافت که می‌توانست هر تشنه‌ی دانشی را سیراب حقیقی سازد و عنایت امامان معصوم علیهم السلام نیز ما را در این راه کمک می‌کرد؛ گرچه برای این کار، مربی لازم است و تلاش، همت و حرکت می‌خواهد. مدارک ولایی را باید به‌صورت کارشناسی و فنی پی‌گیر بود و از آن بحث کرد؛ چرا که معانی روایات باب ولایت به سادگی به دست نمی‌آید و این روایات، صعب و مستصعب می‌باشد و هم‌چون شتر سرکشی است که تسلیم نیروی فهم نمی‌گردد. در جامعه‌ی شیعه با آن‌که احساسات ولایی فراوان است، متأسفانه ادراک ولایت دنبال نمی‌شود. این کار باید از حوزه و با بحث درباره‌ی آیات و روایات باب ولایت شروع شود.

ما در این کتاب از باب ولایت می‌گوییم، نه از کرامات حضرت امیرمؤمنان علیه السلام. امروزه در میان مردم کرامت‌هایی از حرم‌های امامان علیهم السلام و اماکن مقدس و از امام‌زاده‌ها و عالمان دینی نقل می‌شود که از حد تعادل فزونی یافته است. البته اگر انسان به

اصل کرامت این بزرگان شک کند، ملعون است. نه تنها امامان علیهم‌السلام و امام زادگان، بلکه عالمان دینی هم به‌طور حتم کراماتی دارند؛ حتی در اماکن مقدس نیز کرامت یافت می‌شود؛ اما در بحث موضوعی و جزئی که این امام‌زاده یا این عالم چنین کرامتی دارد، نمی‌توان مطلب مورد نظر را بدون استناد صحیح پذیرفت و اصل ابتدایی و نخست، عدم کرامت جزئی است؛ مگر آن‌که با دلیل و برهان ثابت شود؛ زیرا کرامت، خارق عادت است و باید یقین حاصل شود که این عالم به‌گونه‌ی غیرعادی کاری کرده است. ثابت شدن این مطلب نیز کاری دشوار است. نمی‌توان به کتاب‌هایی که درباره‌ی کرامت عالمان، مساجد و مکان‌های مقدس به چاپ می‌رسد، شک نداشت و نمی‌توان از آن این اطمینان را به دست آورد که آیا این کرامت واقعیت دارد یا دست‌عده‌ای در کار است تا از گناه، کوهی سازند و در سایه‌ی آن کوه، رونقی به بازار خود دهند؟ برای نمونه، اگر کسی در کرامت و اعجاز حضرت معصومه علیها‌السلام این بانوی بزرگوار شک کند، ملعون

است؛ اما با شنیدن نقاره‌های حرم نمی‌توان گفت آن‌چه اتفاق افتاده کرامت است.

در این کتاب از اسرار ناسوت چاهی می‌گوییم که می‌تواند ناله‌های علی علیه‌السلام را بشنود و آن را در خود پنهان دارد. از رزق‌های معنوی و آسمانی که برای مولا علی علیه‌السلام بوده است. می‌گویند حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام گاه در خانه چیزی برای خوردن نمی‌یافت و حال آن‌که ایشان علیه‌السلام بهترین رزق‌ها را از ملکوت آسمان‌ها می‌خورد. این‌گونه مطالب در مورد آن حضرت علیه‌السلام مرا به خود مشغول داشته و مشغول تربیت من و خوردن دل من شده است و این بالاترین خوردن است که تحقیق و تفکری دل انسانی را بخورد و او را محو استواری خود نماید. ما در این کتاب از شهرهای اهل ولایت و برخی رموز آن نیز مطالبی را می‌آوریم.

در پایان این مقدمه، تنها به رهروان و پیروان راستین و صادق حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام این توصیه را دارم که به قدر توان خویش در هر زمانی راه و مرام آن حضرت را ادامه دهند و در تمامی مراحل سیر و

سلوک فردی، اجتماعی، سیاسی و معنوی، هرگز به کژراهه و کج‌روی مبتلا نگردند و راه راست و قلب سلیم و غایت بلند را - که همان وصول به حق است - از نظر دور ندارند و در حرکت در این مسیر قدسی هیچ‌گونه فروگذاری نداشته باشند. هم‌چنین بر آنان لازم است اندیشه و عمل خود را در راستای آموزه‌های الهی قرار دهند و لحظه‌ای خود را به انحرافات ذهنی و هوس‌های عملی مبتلا نسازند تا زمینه‌ای برای فهم مطلب ولایی و توحیدی در جان و دل آنان شکوفا گردد.

پیروان واقعی آن‌حضرت باید: حامی مردم و دین خدا باشند؛ با کج‌روان با صبر و بردباری رفتار کنند؛ هیچ‌گاه با بدخواهان همراه نگردند؛ در بند منافع مادی و هوس‌های شیطانی نفس اماره قرار نگیرند؛ در حرکت مقاوم باشند، جذب اهل دنیا نشوند و به خاطر منافع شخصی، دین خدا را به بازی نگیرند؛ از دین و مردم ارثی طلب نداشته باشند و تنها در فکر پیشبرد اهداف دین باشند؛ اگرچه گاه این امر به دست دشمنان دین نیز تحقق می‌یابد و خداوند بر

آنان مکر و حيله می‌زند.

رهرو خالص آن حضرت باید خلوص و قرب را در ساختار معرفت و کمال خود بیازماید و هم‌چون مولا علی علیه السلام حمد و شکر الهی را پیشه سازد و صبر و بردباری داشته باشد؛ قضای الهی را اصل بداند و به جای مطرح ساختن خود، دین خدا را مطرح سازد؛ در بند روزهای واپسین باشد و تصمیم نداشته باشد از هر حرکت، انقلاب، فکر و کاری، برای خود کلاه ببافد و قبا بدوزد؛ ضمن آن‌که با کج‌اندیشان کنار نیاید و از هیچ‌گونه انحرافی نگذرد و بنا به مصلحت و تکلیف و به قدر توان، ایستادگی کند.

باید دانست طرف‌داران دین و حامیان ولایت و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام بر سه گروه کلی تقسیم می‌شوند: شیعیان، دوستان و محبان، و منسوبان. دسته‌ی نخست، شمار بسیار اندکی دارند و دسته‌ی دوم چندان اندک نیستند و گروه سوم، منسوبان هستند که بیش‌ترین افراد را نسبت به دو گروه پیشین دارا هستند. البته صرف انتساب نیز هم برای دنیا و

هم برای آخرتِ آدمی بسیار کارگشا می‌باشد. امید است مسجد و منبری که روزی در دست حضرت امام صادق علیه السلام و دیگر امامان و انبیاء علیهم السلام قرار داشت، در دست اهل آن قرار گیرد تا مباحث ولایی و توحیدی جای خود را در میان مردم پیدا کند. محراب و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید در دست افرادی بی‌سواد که از دین چیزی نمی‌دانند، قرار گیرد. هنگامی که امام صادق علیه السلام بر فراز منبر بودند، شاگردی هم‌چون «زُراره» داشتند؛ ولی زمانی که با چیرگی اهل سنت، گروهی کم‌سواد در کسوت محراب و منبر مسلمانان قرار گرفتند، معلوم است شاگردان آن‌ها چه کسانی می‌شوند: افرادی که از مباحث باب ولایت دور می‌افتند، تا چه رسد به آن‌که بتوانند با گذر از وادی ولایت، خود را به وادی توحید رسانند.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

﴿ ۱ ﴾

اسرار چاه همراز حضرت امیرمؤمنان علیه السلام

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ولی الله اعظم بعد از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. آن حضرت علیه السلام فیض اقدس و فیض مقدس حق و فیض مظهری و فیض مظهری حق و تمام فیض است. حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ختم ولایت است. ما مقام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نمی‌توانیم بیابیم؛ اما نهایت حرکتی که در پیش رو می‌توانیم داشته باشیم، حیرانی در مقام حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است؛ مقامی که در آن مات و مبهوت می‌شویم و تنها باید تماشا نمود و کاری نمی‌توان انجام داد و سخنی نمی‌توان بر زبان آورد. نه می‌توان در آن جا دست و

پنجه نرم کرد و نه می توان رفاقت نمود و نه می توان دشمنی کرد. اگر همه ی قدرت خود را به میدان آوریم، باز نه به انکار آن حضرت تواناییم و نه به اثبات او. در مقام حیرانی، به فردی می مانیم که تازه به باشگاه رفته است و می خواهد با استاد دست و پنجه نرم کند. دست و پنجه نرم کردن شاگرد تازه کار با استاد، به ذهن او هم خطور نمی کند و حتی دوستی با استاد نیز به ذهن او نمی آید و مقام استاد را بسی بالاتر از آن می داند.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام عظمت و مقامی دارد که همه را حیران می سازد. آن حضرت علیه السلام ختم ولایت است؛ ولایتی که صعب و مستصعب است و به فراچنگ نمی آید؛ ولایتی که فتح نمی گردد مگر به مدد و امداد مولا علیه السلام. فتح های این کتاب، از ولایت آن حضرت سخن می گوید؛ ولایت مستصعب و لغزنده ای که بدون دست گیری آن حضرت علیه السلام هیچ مرتبه ای از مراتب بی نهایت و بی کران آن به فتح در نمی آید و هر فتحی از آن، خود فتح الفتوحی برای عاشقان واصل است.

راستی، علی کیست که عقول از درک او عاجزند و شهود از مشاهده ی او حیران. تیزپروازترین عنقای اندیشه در رسیدن به دامنه ی او سرگردان و خسته است و ژرفاترین بینش دیده ها از مشاهده ی ساحتی از ساحت های وجودی او تاریک گشته است. چرا برخی او را خدا می خوانند و چرا او با این همه هواداری که دارد سر در چاه می کند و راز خود را با آن در میان می گذارد و ناله های خود را در دل چاه مدفون می سازد؟

آنان که علی را دیدند و او را خدا خواندند، به کودکی در حال رشد می مانند که در مرحله ای جز پدر خود را نمی بیند و جز او را بزرگ نمی شمرد. او پدر را وجود دهنده، توانا، حکیم، مهربان، رؤف و لطیف می یابد، تا آن که به دبستان رود و معلم و مربی خود را نیز مانند پدر و بالاتر از او می داند. او زمانی از استاد بالاتر می رود و بالاترین استاد را استاد خود انتخاب می نماید؛ استادی که زمان و مکان را درنوردیده یا زمان و مکان برای او مطرح نیست و استاد تمامی زمان ها و مکان هاست، و در

این صورت نیز می‌اندیشد که وجودش و همه چیزش از اوست و در این هنگام او را خدای خود برمی‌گزیند. افرادی که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را خدا خواندند، چنین حکایتی دارند. آنان چیزی در وجود علی علیه السلام یافتند که آن را در جای دیگر نمی‌دیدند و این ادعا را به میان آوردند. هر کس از زاویه‌ی دید آنان به علی نگاه کند، همین ادعا را می‌نماید. برخی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را خدا نمی‌دانند، نه آن‌که خود یافته‌اند او خدا نیست، بلکه از آن‌رو که آن حضرت فرموده است خدایی هست. آنان چنان به آن حضرت باورمند هستند که اگر ادعای خدایی نیز کند، آن را می‌پذیرند؛ همان‌طور که اگر ادعای پیامبری یا امامت نماید، بر آن عقیده راسخ می‌گردند؛ ولی اگر ادعایی پایین‌تر از آن به میان آورد، شاید از پذیرش آن شانه خالی نمایند و دیگر کم‌تر از امام را از آن حضرت نمی‌پذیرند؛ چرا که آن حضرت علیه السلام را به کرامت و بزرگی یافته‌اند و تنها مشکل آنان در نام‌گذاری جایگاه آن حضرت در سلسله‌ی مراتب هستی است.

عظمت و بزرگی آن حضرت علیه السلام چنان چشم‌های آنان را خیره نموده و به قدری در نظرشان نمایان است که چیزی جز وجود آن حضرت نمی‌بینند. آنان از هر شش جهت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را می‌بینند و دیگر جهتی نمی‌ماند تا خداوند را در آن زاویه ببینند؛ از این‌رو دچار اشتباه می‌شوند و حقیقتی را که یافته‌اند، به اشتباه حضرت حق تعالی می‌نامند. این افراد، حقیقتی را می‌یابند که از همه جهت به آنان احاطه دارد؛ حقیقتی که هر چه بودند و دیدند و یافتند، از او می‌دانند. هر چه بود را علی دیدند و هر چه هست را علی یافتند. علی علیه السلام آن آشکارکننده‌ی شگفتی‌ها و آن برآورنده‌ی نیازها را یا خدای خویش می‌دانند یا می‌گویند: «علی خداست ولی چون او می‌گوید من خدا نیستم و خدایی هست که من او را می‌پرستم - هر چند من خدای علی را ندیده‌ام و به آن نرسیده‌ام و به آن‌چه رسیده و دیده‌ام علی است - آن را باور می‌نمایم؛ چون علی علیه السلام گفته است.

اما چگونه است که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام

چنین هوادارانی دارد و سر در چاه می‌کند؟ به راستی آیا بعد از گذشت هزار و چهارصد سال می‌توان به درون چاه رفت و سخنان حضرت امیرمؤمنان (ع) را شنید؟ آیا با پیشرفت دانش تجربی می‌توان وسیله‌ای یافت که کلام مولا (ع) را از آن تاریخ و از آن محل برای ما گزارش کند؟ آیا چاه آن مطالب را تا به امروز در خود نگاه داشته است؟ اگر به آن محل برویم و آن صحنه را ببینیم، غربت مولا (ع) را به اندازه‌ی درک خود در می‌یابیم و خواهیم یافت که علی (ع) چه مصیبتی دیده است؟ چگونه می‌توان شگرفی این بلا و محنت را درک کرد؟ آیا برای کشف دردهایی که حضرت امیرمؤمنان (ع) با چاه در میان گذاشته است، باید راهی از طریق ماده و ناسوت جست و از درون تاریخ و زمان به آن راه یافت یا از راهی آسمانی و ملکوتی؟ آیا این دردها را می‌توان از فرشتگان سراغ گرفت یا باید به سراغ اجنه رفت؟ آیا حضرت حق تعالی که پرده‌پوش است، اجازه می‌دهد پرده‌های ابهام کنار زده شود تا خود

خداوند، این معما را برای ما روشن سازد. چرا که علی (ع) همیشه با حق است و حق نیز همواره با علی (ع) بوده است: «علي مع الحقّ والحقّ معه لا يفترقان حتى يردا على الحوض»^۱ - و یا تحقیق در این زمینه راه به جایی نمی‌برد؟

بله، مسلم است که ناسوت را توان حمل بار کلام امیرمؤمنان (ع) نیست. کلام آن حضرت (ع) صعب، مستصعب و سنگین‌تر از ناسوتی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و از آن فراتر نرفته‌ایم. ناسوتی که علی (ع) با آن سخن می‌گوید و همراه می‌شود، باید فراتر از این مرحله باشد.

ناسوت، بی‌نهایت مرتبه دارد و عوالم مختلفی در آن است و برای هر مرتبه از آن، انسان‌هایی است و چنین نیست که ناسوت یک عالم داشته باشد و تمامی انسان‌ها در یک مرحله از آن با دیگران هم‌نفس شوند. انسان‌هایی که در مراتب فروتر عالم ناسوت زندگی می‌کنند، به هیچ‌وجه

۱. الأمالی، الشیخ الصدوق، تحقیق: مؤسسة البعثة، ناشر:

مؤسسة البعثة، ج ۱، ۱۴۱۷، ص ۱۵۰.

نمی‌توانند آن‌چه را علی‌علیه با چاه در میان نهاده است، دریابند؛ چرا که آن چاه در مرتبه‌ای فراتر از آنان قرار دارد.

برای تقریب این معنا می‌توان مثالی از صنف معلمان آورد. انسان دارای مراحل و مراتب رشد است که نخستین آن، نطفه است. پس از تولد، هرکسی به فراخور استعداد و تلاشی که دارد، شغل و حرفه‌ای برمی‌گزیند: یکی کاسب می‌شود، دیگری کشاورز و برخی نیز معلمی را اختیار می‌کنند. بعضی از معلمان در رأس صنف خود قرار می‌گیرند و بعضی سرپرست صنف می‌شوند. برای نمونه، شخصی مدیر آموزش و پرورش می‌شود و دیگری در رأس همه‌ی معلم‌ها و بهترین معلم است. بهترین معلم بودن با مدیر آموزش و پرورش بودن تفاوت دارد. ممکن است شخصی بهترین معلم باشد، ولی مشکلات معلمان را از جهت تعلیم و تربیت نداند. اگر او نمی‌تواند مشکلات معلمان را دریابد، نه بدان جهت است که وی بهترین معلم است؛ بلکه قدرت درک مشکلات، فهمی دیگر را

می‌طلبد. ممکن است معلمی در حرفه‌ی خود موفق نباشد، اما مشکلات معلمان را به‌خوبی درک نماید و اگر این شخص در رأس صنف خود قرار گیرد و قدرت مدیریت داشته باشد، بهترین برنامه‌ها را برای حل مشکلات معلمان طراحی و اجرایی می‌سازد؛ چرا که او درد هم‌صنف‌های پایین‌دست خود را می‌شناسد و آن را از نزدیک لمس نموده است؛ ولی به‌طور عادی، ما افرادی نداریم که در همه‌ی صنف‌های بشری آگاهی داشته باشند و همه را درک کنند؛ به همین جهت نمی‌توان امیدوار بود فردی عادی از افراد بشر به مرتبه‌ای برسد که بتواند دردهای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را درک نماید و حرف دل او را - که با چاه در میان گذاشته است - درک کند و بشنود. هم‌زبانی با چاه، که تاریخ آن را در حافظه‌ی خود ثبت نموده است، سندی همیشگی بر مظلومیت و غربت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است.

چگونه می‌توان به آن چاه رسید و سراغ دردهای علی علیه السلام را از او گرفت. مسیرهای عادی



بسته است و باید از مسیری غیر عادی خود را به آن چاه رساند. آیا ممکن است فردی چنان رشد کند و خود را از مراتب فرودین ناسوت به مراحل عالی و برتر آن برکشد و به جایی رسد که مشکل همه‌ی انسان‌ها را درک نماید، هرچند خود دردی نکشیده باشد؟ آیا می‌شود هم‌چون پزشکی که درد بیمار را می‌فهمد و ناراحت آن است، به دردهای علی‌الغیاث پی برد؟ آیا می‌توان هم‌چون روان‌شناسی بود که درد کارگر را لمس می‌کند، هرچند خود کارگر نیست و درد فقیر را در می‌یابد، هرچند خود فقیر نیست؟ چنین روان‌شناسی از درد فقر آزار می‌بیند؛ زیرا درد فقر جامعه، بلکه فقر یک‌یک افراد جامعه، در جان وی هست و هر بار با دیدن هر فقیری و در راه‌مانده و بی‌سرپرست، این درد را در خود تازه می‌یابد. ممکن است کودکی یتیم از درد فقدان پدر چنین رنج و آزار نبیند که این شخص از آن رنج می‌برد و از آن سمت، بی‌خیالی و پول‌پرستی پول‌داران را نیز درک می‌کند و می‌تواند تمامی ویژگی‌های سرمایه‌داران بی‌درد و افکار و افعال آنان

را درک کند.

اگر سرمایه‌داری برای فقیر و فقیری برای سرمایه‌دار، بیماری برای طبیب و پزشکی برای بیمار، معلمی برای دانش‌آموز و دانش‌آموزی برای معلم، پدری برای فرزند و فرزند برای پدر، دوستی همسال فرزند، دوستِ دوست، دشمنِ دشمن، دشمنِ دوست و دشمنِ دشمن همه را با هم درک نماید و همه را همان‌گونه که هستند ادراک نماید و بفهمد و این روحیه را در خود داشته باشد، تازه می‌تواند مسیر ناسوت را در انسان دنبال کند و بگوید من در رأس انسان‌ها و بالاترین انسانم؛ چرا که همه را می‌یابم.

در انسان‌ها چنین است که برخی از آنان به عطر گل علاقه دارند و عده‌ای به گلی مخصوص دل می‌بندند و بعضی چنان محو زیبایی گلی می‌شوند که باید آنان را درون گل دید. برخی نیز این علاقه را در تماشای فوتبال دارند؛ به‌گونه‌ای که گاه متوجه نمی‌شوند پدر و مادر او را صدا می‌کند؛ چون گویا خود در زمین بازی است و از اطراف خود بی‌خبر

است؛ مگر آن‌که کسی از درون زمین او را صدا کند و بگوید پدر و مادرت با تو کار دارند! آن وقت است که می‌فهمد درون خانه است.

برخی از انسان‌ها غرق تماشای فوتبال و عده‌ای محو تماشای طبیعت می‌شوند. بعضی از انسان‌ها به درون گلی طبیعی و عطر دل‌پذیر و لذت‌بخش آن فرو می‌روند و از همه‌چیز و همه‌جا غافل می‌مانند.

یکی از هم‌زمان شهید چمران نقل می‌کرد: شهید چمران در جنگی سخت، فرماندهان را صدا زد. آتش خمپاره بود که بر سر آنان می‌بارید. فرماندهان، او را دیدند که به جای درازکش، در زیر آن آتش نشسته است، گویا وی در میدان جنگ نیست. به او می‌گویند: روی زمین دراز بکش، گلوله می‌آید؛ ولی چمران در پاسخ می‌گوید: «بیایید این‌جا.» آن‌ها با دلهره به طرف چمران رفتند. وقتی نزدیک شدند، دیدند او کنار گلی نشسته است. او به آنان گفت: «این گل را تماشا کنید، چه قدر زیباست!» شهید چمران چنان غرق تماشای گل بوده



است که گویی خبری از جنگ نیست و فقط چمران است و گل و لطافت گل که مثل گل و پروانه با هم عاشقی می‌کنند؛ اما نه در راحتی و آسایش، بلکه در زیر آتش و دود! آتش و دودی که در نظر دیگران سخت می‌آید، نه به دیده‌ی عاشقی پاک‌باخته که نشستن کنار گل برای او - هرچند در زیر دود و آتش - موجب آرامش و لذت اوست.

انسان می‌تواند این‌گونه درون چیزی فرو رود و خود را غرقه‌ی آن سازد و وجود خود را در این هنگام احساس نکند. ما به گل مثال زدیم و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

غرض از ذکر این مقدمه آن است که اگر کسی مراتب نزول دهر و روزگار را درک کند، کلام حضرت امیرمؤمنان علیه السلام برای او آشنا و شیرین می‌شود. او در این صورت است که می‌داند بر زمین فردی که بلند قامت‌ترین ملکوت را دارد، از اوج عزت تنزل یافته و مجبور به هم‌دردی و هم‌رازی با چاهی گردیده است. این بلندای علی علیه السلام است که به کلامی فروهشت می‌نماید و آن را در چاه پنهان



می‌سازد؛ چرا که همه با او بیگانگی می‌کنند و کسی نمی‌تواند خود را آشنای علی علیه السلام ببیند. ناسوت، این‌گونه امیرمؤمنان علیه السلام را تنزل می‌دهد و او را پایین می‌آورد؛ اما حضرت آن‌چنان که حضرت آدم به خاطر دوری از بهشت گریست، با آدمیان بی‌تابی نکرد؛ چرا که غربت او بیش از آدم بود و هیچ انسانی را توان شنیدن صدای ناله‌ی او نبود و او باید ناله‌ی خود را درون چاه نهفته می‌داشت. او کسی را آشنا و مشابه خود نمی‌دید و همه با او بیگانگی می‌کردند.

امیرمؤمنان علیه السلام، آن مرد آسمانی، آن مرد الهی، آن حق آشکار، آن رهبر یکتا و یگانه‌ی تاریخ و تمامی عوالم فرازمانی، آن سردار جنگ، آن یتیم‌نواز شهر، آن مرد از جنس ملکوت و آن کسی که در جوار حق در عرش اعلا بود، چگونه ناسوت او را کشان‌کشان به پایین نزول می‌دهد؟ آیا ناسوت، آن حضرت علیه السلام را به اندازه‌ی ما که بر سر دو پا راه می‌رویم، پایین می‌کشد یا به ملکوت حیوانات بی‌دست و پا و یا به ناسوت گیاهان؟! ولی به هر جا

که پا گذارد، او گلی است خوش‌بو:
طفل زمان گرفت چو پروانه‌ام به مشتم

جرم دمی که بر سر گل‌ها نشستهم

ناسوت، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را رها

نمی‌کند و باز او را تا می‌تواند پایین می‌کشد. اوست که به سنگ و خاک زیر پای خود توجه تمام دارد و مشکلات آن‌ها را برطرف می‌سازد و برای آنان فرمان می‌دهد.

ناسوت آن‌قدر حضرت را پایین می‌آورد که

باید سر درون چاه کند و با آنان که زیر زمین ساکن‌اند، هم‌سخن و هم‌ناله شود. گفتیم ناسوت دارای مراتب فراوانی است. یک مرحله از ناسوت، دنیای پدیده‌هایی است که روی زمین هستند و مرحله‌ای دیگر از آن در عالمی فراتر وجود دارد. وجود ما از زمین است؛ ولی بعضی پدیده‌ها از درون زمین خلق شده‌اند. آنان را سالیان نوری لازم است تا نوبت تولدشان برسد و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام سر به چاه می‌کند و با آنان هم‌نوا می‌شود. می‌بینی ناسوت، علی علیه السلام را چه قدر نزول

داده و دهر چه میزان آن حضرت را پایین کشیده است؟! تا جایی که آن حضرت خود می‌فرماید:

«الدهر أنزلني أنزلني حتى يقال علي و معاوية!»

من که چنین تنزل یافته‌ام، روزگار ناسوتی مرا چنین کرده است تا با معاویه مقایسه و برابر گردم؛ وگرنه من علی‌ام! اما معاویه کیست؟ آیا معاویه با علی علیه السلام در طول زمانی واقع شده است یا در عرض آن؟ معاویه بدترین، خبیث‌ترین و خون‌آشام‌ترین فرد زمان خود بود. حال، اگر گرگ لباس چوپان پوشد، چه باید کرد؟ اگر چوپانی هر روز بدون دلیل چند گوسفند را به کناری برد و آنان را بدرد و به چاه اندازد نه خود خورد و نه به کس دهد و میل به دریدن گوسفند در وجودش باشد، او را چه باید نامید؟ امید گوسفندان باید به چه کسی باشد؟ از مردم عادی و کشاورز، کارگر، بنا، مهندس، دکتر، روحانی و کاسب این انتظار نمی‌رود که گرگ غیر صنف خود را بشناسند؛ ولی هرکدام گرگ صنف خود را می‌شناسند؛ اما سردسته و رأس همه‌ی گرگ‌ها را چه کسی می‌شناسد؟ گرگی که گرگ

گرگ‌ها و به واقع گرگ‌صفت باشد.

معاویه در شمار این‌گونه گرگان است. او برای نمازگزاران نماز می‌خواند و همراه شراب‌خواران شراب می‌نوشد. او برای درماندگان می‌گیرد و با پول پرستان بر یک سفره می‌نشیند و با آنان هم‌غذا می‌شود تا خود را در رأس نظام و حکومت نگاه دارد. او اگر تمامی مردم را به فقر، بیچارگی و دردمندی بکشانند تا حکومتش پابرجا باشد، به چیزی اهمیت نمی‌دهد و چنین می‌کند؛ حتی اگر همه از بین روند، بدون آن‌که کم‌ترین رنجشی در وجود او باشد، بلکه از آن سرخوش و بانشاط نیز می‌گردد.

امیرمؤمنان علیه السلام مصلح زمانه‌ی خود بود و با آن‌که قدم در آسمان‌ها می‌گذاشت، سر در دل چاه می‌کرد و سر را پایین‌تر از زمین و بدن خود می‌گیرد و روزگار، معاویه را با گرگ‌صفتی و درنده‌خویی‌ای که دارد از مولا علی علیه السلام پیش می‌اندازد و معاویه رفته‌رفته سر خود را بالا و بالاتر می‌گیرد!

معاویه با تمامی گرگ‌صفتی، به حقانیت



امیرمؤمنان علیه السلام ایمان داشت؛ به گونه‌ای که بر فرض اگر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را دست‌بسته نزد او می‌بردند، او حضرت را نمی‌کشت و فرزند ایشان امام حسین علیه السلام را در کربلا به یک‌دیگر حواله نمی‌دادند و شقی‌ترین اشقیاء، سراو را از بدن جدا نمی‌کرد. اما اگر معاویه را دست‌بسته نزد علی علیه السلام می‌آوردند، آن حضرت بی‌درنگ گردن او را می‌زد؛ چرا که علی علیه السلام به بطلان معاویه یقین دارد. علی علیه السلام حق و حق‌گراست و دستش در برابر باطل نمی‌لرزد و به سرعت اقدام می‌کند و بی‌درنگ گردن کفر و الحاد را می‌زند؛ اما معاویه حق را با علی علیه السلام می‌داند و خود را غاصب می‌شمرد، از این رو دست وی در کشتن علی علیه السلام لرزان بود.

این معاویه است و آن علی علیه السلام است. اما ناسوت چه می‌کند: «الدهر أنزلني أنزلني حتى يقال علي و معاوية!»

روزگار، مرا چنین کرد؛ اما من علی‌ام، من عالی‌ام! من والايم، من علی‌ام! همان که هر آن‌چه را که در فرادست و فرودست من پر زند، می‌شکنم؛

همان که هرچه را در جلو و پشت سر من باشد می‌شکنم! من علی هستم. چپ و راست و بالا و پایین و پیش و پشت به خاطر من شکسته است. من علی‌ام، همان که هیچ کس را یارای ایستادگی در برابر او نیست. به هر عالمی که روم، علی هستم. منم نقطه‌ی تحت «بای» بسم‌الله که قبض قبضم. منم قرآن ناطق که بسط بسطم. منم کسی که در اوج بلندی و حضیض، دارای فرودی عالی است. منم علی، بهتر منم، برتر منم؛ آن‌که مستکبران را به ذلت کشاند و مستضعفان را برتری داد تا آنان بالاتر از خود را - که من باشم - ببینند. مستضعف‌تر از من در برابر مستضعف نخواهید دید و مستکبرتر از من در مقابل مستکبر نخواهید یافت. من علی هستم، با هر که نشینم خصلت او را می‌گیرم و بهتر از او و پست‌تر از او را آگاهم و بهتر بودن را در دو مسیر خوبی و بدی طی می‌کنم و در عمل به اجرا می‌گذارم تا او بهتر و پست‌تر از خود را در عمل و اندیشه بیابد و حد و اندازه‌ی خود را دریابد. هم در خوبی و هم در بدی من علی‌ام؛ به این معنا که همانند خداوند، هم

هادی هستیم و هم مضل:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ
أَتَابَ﴾^۱

- در حقیقت خداست که هر کس را بخواهد بی‌راه
می‌گذارد و هر کس را که بازگردد به سوی خود راه
می‌نماید.

من همانند قرآن کریم برای مؤمنان هدایتگر
و برای ظالمان موجب خسارتم:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۲

- و ما آن چه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و
رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و ستمگران را
جز زیان نمی‌افزاید.

جهنم و بهشت ظهور من است و من
تقسیم‌کننده‌ی آن‌هایم. در جانب خوبی چنان
پیش‌قراول هستم که هر کس هر گونه خوبی کند به
گرد من نمی‌رسد و سرانجام خوبی آن‌ها به وارد

۱- رعد / ۲۷.

۲- اسراء / ۸۲.

شدنشان به بهشت من فرجام می‌پذیرد. بدی هر
بدکرداری نیز - به معنای در پیش گفته شده - به گرد
بدی‌های من نمی‌رسد، از این رو دوزخشان را من
خود ضامنم.

من علی‌ام، همان که بالاترین رتبه‌ی کمال را
دارد. همان که به گاه نطفه و حتی پیش از آن در عالم
نور، حق تعالی و خلقت نوری خود را شناخته بود و
به جانب او حرکت را آغازید.

منم علی، خار چشم دنیاطلبان و آرامش
روان فقیران و دوی درد یتیمان؛ چرا که هر کاری را
خود انجام می‌دهم و از لطافت من این است که بعد
از انجام کار، آن را از خود نفی می‌کنم.

منم همان که استخوان درگلو و خار در چشم
داشت: «في الحلق شَجِي وفي العين قَذِي»^۱؛ به این
معنا که دوست داشتم حق تعالی را در زمین حاکم
نمایم؛ ولی بزرگی حق تعالی چنان فراگیر بود که به
هر جا روی می‌آوردم، سبب نزول حق تعالی در
آن جا می‌شدم و دنیای آن منطقه نابود می‌شد؛

۱- نهج البلاغه، ج ۱، خ ۳، ص ۳۱.

بنابراین از حق تعالی، از آن زمین و زمان و آن شخص که صاحب حقیقتی شده بود، خجالت می‌کشیدم و بغضی را در گلو فرو می‌بردم. هم بغض نابودی دنیای دنیا داران گلویم را می‌فشرده و هم بغض شهادت مؤمنان و قطع حیات دنیوی آنان؛ ولی جرأت بیان آن را نداشتم؛ چون اگر این حقیقت را بیان می‌کردم، حق تعالی سست می‌شد. بنابراین همه‌ی آن را در گلو می‌فشردم.

منم علی، آن عرشی خاک‌نشین که حالات خاک‌نشینان را به‌خوبی دانایم؛ از آنان که در طبقه‌ای فرودین با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کند؛ به همین خاطر است که سر در چاه می‌کنم و با آنان هم‌نوا می‌شوم و ندای «هبنی» خود را به دل چاه می‌گویم تا راه برای همه باز باشد و هر کسی از هر منطقه‌ای به هر رنگ و بوی و از هر شیء که باشد بتواند به کمال رسد.

گفتار من است که کران در کران تاریخ و هستی را در نور دیده و در تمامی آفاق پیچیده است. از زیر زمین تا بلندای آسمان رشته‌ای از من در



تمامی هستی وجود دارد که اگر کسی به آن چنگ زند نجات می‌یابد. کلام مرا تنها کسی در می‌یابد که هم در قعر چاه باشد و هم روی عرش؛ یعنی عرش نشینی باشد که به خاک افتاده و زیر خاک را نیز با همه‌ی وجود خود لمس کرده باشد.

ناسوت مرا پایین آورد. ناسوت دار سبب و مسبب است. کردار ناسوتی؛ حق باشد یا باطل، عوارض ناسوتی دارد که از آن جدا ناپذیر است. منم همان که شمشیر ذوالفقار به دست گرفت و خون کافران را ریختم تا اسلام را زنده نگاه دارم. خون بندگانی را ریختم که آفریده‌ی خداوند یکتا هستند و او همگان را از خوب و بد دوست دارد؛ اگر چه خوبان را وعده‌ی بهشت و بدان را به جهنم وعید داده و ما را مکلف به انجام احکام خود نموده است. منم هلاک کننده‌ی کافران با آن که مهربان‌ترین مهربانانم که نه تنها نمی‌توانم جان کسی را به ظلم بگیرم؛ بلکه یارای آن را ندارم که دانه‌ای را از موری به ظلم بگیرم، ولی فرمان حق تعالی حق است و مطاع. عمر بن عبدود را فقط برای خدای متعال به



خاک هلاکت و مذلت انداختم؛ اما خدا خداست و به آفریده‌های خود رؤوف، مهربان و غیور است.

هر کس بیش‌تر به طرف حق تعالی می‌رود، امور رفاهی و دنیوی او از وی گرفته می‌شود و درد و ناله بر او وارد می‌شود. اگر کسی قدمی در راه حق بردارد، او خود قدم بعدی را با گرفتن دنیا شروع می‌کند تا سالک، خدایی گردد و ناسوت از قلب او برکنده شود و پایان آن نیز واژگونی است.

خدای متعال در ورای ناسوت در شش جهت هست؛ از این‌رو برخی سر به آسمان می‌کنند تا خدا را بیابند و برخی سر در گریبان خود و برخی نیز افراد فرودست را نگاه می‌کنند و سر بر بالین حق تعالی می‌گذارند و بر آن آرام می‌گیرند.

ناسوت مرا غریب نمود و کسی توان با من بودن را در خود نمی‌یافت و از من می‌برید. می‌دانید چرا کسی حتی دوستان با من نماندند و از من بریدند و مرا تنها گذاردند؟ برای شما توضیح می‌دهم. به نظر شما آیا دل‌بستگی و مهر ارادتمندانی که من دارم قلبی است؟ آیا دوستی آنان نسبت به من از عشق به خود من است یا از منافی

که از نام من می‌برند؟ آیا محبت دوستان به خاطر نیکویی‌های اخلاقی و منش آرام من است یا به خاطر عظمت و بزرگی من یا به خاطر توانایی در رفع حوایج و نیازهای مردم یا به خاطر حسن و خیر آن کار؟ اگر من از روی نیکی و خیررسانی، دنیای زهرآلود را از روی کسی کنار زنم و دنیا را از او بگیرم، آیا آن شخص باز به من احترام می‌نماید و به دیده‌ی عظمت به من می‌نگرد؟ چرا طلحه و زبیر در این امتحان شرمنده شدند و نتوانستند دنیایی را که از آنان گرفتم رها نمایند؟ امامی که دوستان من از من می‌خواهند با امامی که من در حقیقت هستم تفاوت دارد؛ آنان مرا امامی شفادهنده، غذادهنده و گریه‌دهنده می‌خواهند؛ گریه‌ای که برای آرامش قلبشان سودمند باشد. اگر من حقیقت خود را برای آنان آشکار سازم و آن را به صحنه آورم، کسی را توان سخن گفتن و رجز خواندن در نزد من نیست. دیگر کسی نمی‌تواند در عظمت من سخنی گوید یا روضه‌ای را بیابد و برای من بخواند. ناسوت را تحمل روضه‌ی من نیست. اگر مصیبت و محنت من در ناسوت برای کسی گفته شود، جا دارد تا آخر عمر بگرید و از گریه جان دهد یا چشمانش از گریه

کور گردد و باز حق آن روضه را ادا نکرده باشد؛ چرا که هیچ عالمی توان کشش روضه‌ی مرا ندارد و اگر تمامی ناسوت گرد هم آیند، نمی‌تواند عظمت مرا به ادراک آورند. اگر من در زمانه‌ی شما نیز حضور یابم، باز بی‌یار و یاور و باز غریب خواهم بود؛ چون به جای روضه و غذا، شلاقی به دست می‌گیرم و با اقتدار هر آنچه خرابی و فساد است را سامان می‌دهم. تیغ جراحی به دست می‌گیرم و عضو عضو فاسد را که باعث ویرانی جامعه است، قطع می‌نمایم و انبر به پنجه می‌گیرم و دندان طمعی که درمان نداشته باشد را از ریشه بر می‌کنم. حال، آیا کسی هست که طاقت حکومت مرا داشته باشد و با آن سازگار گردد؟ دوستان از من می‌ترسند و حساب می‌برند تا چه رسد به دشمنان. دوستان دندان طمع از من و حکومتم برمی‌دارند و کسی نمی‌تواند به من طمعی ورزد. اولین شلاق من برای دوستان است؛ به طوری که دشمنان از این کار لرزه بر اندامشان می‌افتد و وحشتی بسیار زیاد، تمام کفر را فرا می‌گیرد و تمام کفر برای نابودی این خیر کثیر متحد می‌شود و این‌جاست که دوستان طمع‌کار شلاق خورده، دور مرا خالی می‌گذارند تا دشمنان

هر آنچه خواستند با من انجام دهند؛ ولی باز دشمنان متحد با تمام ناسوت توان حذف مرا ندارند و من به تنهایی تمام ناسوت را حریفم تا آن‌که به امر الهی باید سر به قربان‌گاه سایم.

اگر من در زمانه‌ی شما حاکم کردم نخست با دوستانم برخورد می‌نمایم و در بین آنان اولین درگیری را با عالمان که دوست‌ترین دوستان من هستند دارم. من با تیغ تیز عدالت، اصلاح امور را از آنان می‌آغازم. ممکن است شخصیتی که در ذهن‌ها دارای عظمت است را به سبب کم‌کاری یا اشتباه از صحنه‌ی کارزار کنار زنم و او را به زیر شلاق تنبیه آورم یا به خاطر رساندن حق به حق‌دار مجتهدی را طلبه‌نمایم و طلبه‌ای را جای مجتهدی نشانم، در آن صورت این دوستان عالم با من چه می‌کنند. آیا باز طاقت تحمل امیرمؤمنانی علیه السلام که از دل تاریخ رسیده را دارند یا آنان امیری می‌خواهند که در تاریخ مانده است و تنها روضه‌ای برای او می‌خوانند یا غذایی از او به مردم می‌رسانند؟ من این‌گونه عملکردی دارم که یاورانم اندک خواهند بود؛ بله، امیری که تنها برای روضه‌خوانی باشد خواهان بسیاری دارد؛ چرا که منافع کسی را به خطر نمی‌اندازد و با دزدان

متشخص و آبرودار کاری ندارد. فرزندانم نیز مانند من هستند. آیا هواداران، آن حسینی را می‌خواهند که تنها در بند تاریخ است و نمی‌تواند در زمانه‌ی حضور اینان در پیش چشم آنان با تیغ تیزی که به دست دارد و با پرچم هل من ناصر ینصرنی که بر دوش دارد حضور یابد و آنان تنها می‌خواهند روضه‌ای بر او بخوانند یا حسینی می‌خواهند که اگر در این زمان باشد، دوباره کربلایی برپا می‌کند و با هیچ ظلم ظالمی کنار نمی‌آید. آری، من علی‌ام. غریب تاریخ و غربت دوران و مظلوم همیشه زنده که کسی را یارای دوستی خالی از طمع با من نیست جز کم‌تر از اندکی از یاران صادق.

﴿ ۲ ﴾

اسرار سکوت امیرمؤمنان (ع)

در کودتای سقیفه

در کتاب سلیم، روایت شریف و گران‌قدری

است که برخی از اسرار سکوت حضرت امیرمؤمنان (ع) در حادثه‌ی سقیفه و جریانات بعد از آن را بیان می‌دارد. مقاله‌ی حاضر به تبیین مهم‌ترین فرازهای این روایت می‌پردازد. جناب سلیم (ع) گوید: حضرت امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«كنت أمشي مع رسول الله ﷺ في بعض طرق

المدينة. فأتينا على حديقة فقلت: يا رسول الله، ما

أحسنها من حديقة؟! قال: ما أحسنها ولك في الجنة

أحسن منها. ثم أتينا على حديقة أخرى، فقلت: يا رسول



الله، ما أحسنها من حديقة؟! قال: ما أحسنها ولك في الجنة أحسن منها. حتى أتينا على سبع حدائق، أقول: يا رسول الله، ما أحسنها؟! ويقول: لك في الجنة أحسن منها.

-من با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در یکی از راه‌های مدینه قدم می‌زدیم تا آن‌که به باغستانی رسیدیم. به آن حضرت عرض داشتم: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، چه باغ نیکویی است! حضرت فرمودند: البته، چه نیکوست و باغی که برای تو در بهشت است نیکوتر است! سپس با هم به باغی دیگر رسیدیم و من عرض داشتم: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، چه باغ زیبایی است! حضرت فرمودند: چنین است و باغی که برای تو در بهشت است نیکوتر است. تا آن‌که به هفت بوستان رسیدیم و من عرض می‌داشتم چه نیکوست و آن حضرت می‌فرمود: برای تو در بهشت باغی زیباتر است.

فلما خلا له الطريق أعتقني، ثم أجهد باكياً، فقال: بأبي الوحيد الشهيد. فقلت: يا رسول الله، ما بيك؟ فقال: ضغائن في صدور أقوام لا يبدونها لك إلا من بعدي، أحقاد بدر وترات أحد. قلت: في سلامة

من ديني؟ قال: في سلامة من دينك. فأبشر يا علي، فإن حياتك وموتك معي، وأنت أخي وأنت وصيي، وأنت صفيي ووزيري ووارثي والمؤدِّي عني، وأنت تقضي ديني، وتنجز عدااتي عني، وأنت تبرء ذممتي وتؤدِّي أمانتي، وتقاتل على سنتي الناكثين من أممي والقاسطين والمارقين.

- چون از آن باغستان‌ها گذشتیم و به راهی رسیدیم آن حضرت مرا در آغوش گرفتند و سپس بغض گلوی ایشان را می‌فشرد و آماده‌ی گریه بودند که فرمودند: ای یکتا و ای شهید پدرم به فدایت باد. عرض داشتم: ای رسول خدا، شما را چه شده است و چرا گریه می‌کنید؟ حضرت فرمودند: کینه‌هایی در دل گروه‌هایی است که آن را برای تو آشکار نمی‌سازند مگر بعد از مرگ من. کینه‌های بدر و خون‌خواهی‌های احد. عرض داشتم: آیا در این حال من در دین خود سلامت دارم! حضرت فرمود: تو در دین خود سلامت داری. بشارت بر تو باد ای علی، همانا زندگی و مرگ تو با من است در حالی که تو برادر من و جانشین من و برگزیده‌ی من و وزیر من و وارث من و پرداخت‌کننده از ناحیه‌ی من هستی. تو بدهی مرا

می‌پردازد و وعده‌های مرا از سوی من محقق می‌سازی و عهده‌ی مرا بر می‌گردانی و بر سنت من با ناکشان و پیمان شکنان از امت من و با قاسطان و تجاوزکاران و با مارقان و خروج‌کنندگان جنگ می‌نمایی.

وَأَنْتَ مَبْنِيَّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَلَكَ بَهَارُونَ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِذْ اسْتَضَعَفَهُ قَوْمُهُ وَكَادُوا يَقْتُلُونَهُ. فَاصْبِرْ لظَلْمِ قَرِيشٍ. إِيَّاكَ وَتَظَاهَرَهُمْ عَلَيْكَ، فَإِنَّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَمَنْ تَبِعَهُ وَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْعَجَلِ وَمَنْ تَبِعَهُ. وَإِنَّ مُوسَى أَمَرَ هَارُونَ حِينَ اسْتَخْلَفَهُ عَلَيْهِمْ: إِنْ ضَلُّوا فَوَجِدْ أَعْوَاناً أَنْ يَجَاهِدَهُمْ بِهِمْ، وَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَعْوَاناً أَنْ يَكْفُ يَدَهُ وَيَحْقِنَ دَمَهُ وَلَا يَفْرَقَ بَيْنَهُمْ.

- و تو برای من هم‌چون هارون برای موسی هستی. پس برای تو در هارون الگویی نیک است هنگامی که بنی اسرائیل او را کوچک و ضعیف شمردند و چه بسا او را کشته بودند. پس بر ظلم و ستم قریش شکیبایی نما. بپرهیز از آن که بر علیه آنان در آیی، چرا که تو برای من هم‌چون هارون و پیروانش برای موسی هستی و آنان به منزله‌ی گوساله و تابعان آن هستند. همانا موسی هارون را هنگامی که به جانشینی خود بر

بنی اسرائیل برگزید به او چنین امر نمود: اگر آنان گمراه شدند و یارانی یافت با آنان مبارزه و جهاد نماید اما اگر یارانی نیافت از آنان دست بشوید و خون خود را نگاه دارد و آن را هدر ندهد و میان بنی اسرائیل اختلاف نیانگیزد. یا علی، ما بعث الله رسولاً إلاّ وأسلم معه قوم طوعاً وقوم آخرون کرهاً، فسَلَطَ اللهُ الَّذِينَ أَسْلَمُوا كرهاً عَلَى الَّذِينَ أَسْلَمُوا طوعاً، فقتلوهم ليكون أعظم لأجورهم.

یا علی، وإِنَّهُ مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا، وَإِنَّ اللَّهَ قَضَى الْفِرْقَةَ وَالْاِخْتِلَافَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَوْ شَاءَ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدَى حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ اثْنَانِ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا يَتَنَازَعُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ، وَلَا يَجِدُ الْمَفْضُولَ ذَا الْفَضْلِ فَضْلَهُ. وَلَوْ شَاءَ عَجَّلَ النِّقْمَةَ فَكَانَ مِنْهُ التَّغْيِيرُ حَتَّى يَكْذِبَ الظَّالِمُ وَيَعْلَمُ الْحَقُّ أَيْنَ مَصِيرُهُ، وَلَكِنْ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ الْأَعْمَالِ وَجَعَلَ الْآخِرَةَ دَارَ الْقَرَارِ، (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا، وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحَسَنِ. فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى نِعَمَائِهِ، وَصَبْرًا عَلَى بَلَائِهِ،



و تسليماً و رضی بقضائه»^۱.

ای علی، خداوند پیامبری را بر نیانگیخت مگر آن که برخی به او با اختیار خود ایمان آوردند و گروهی دیگر او را به اجبار پذیرفتند. خداوند آنان را که از روی ناچاری ایمان آورده بودند برگروهی که با اختیار به او تسلیم شده بودند مسلط و چیره ساخت و آنان اینان را کشتند تا جزا و مقام اینان به بالاترین مرتبه رسد.

ای علی، هیچ گروهی بعد از پیامبر خود به اختلاف و پراکندگی دچار نشد؛ مگر آن که اهل باطل بر اهل حق حاکم گردیدند. همانا خداوند بر این امت نیز پراکندگی را حکم و مقدر نموده است و اگر می خواست می توانست تمامی آنان را بر هدایت گرد آورد؛ به گونه ای که حتی دو نفر از آفریده های او اختلاف ننمایند و در هیچ یک از امور او با هم به نزاع نپردازند، و هیچ فروتری فضل برتر از خود را انکار ننماید. اگر می خواست نعمت و عذاب را بر آنان پیشی می داشت تا از آن تغییر یابند و ظالم و ستم گر تکذیب شود و حق بازگشتگاه خود را

۱- کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری، ص ۱۳۶ - ۱۳۸.

بباید اما خداوند دنیا را منزل کردار و آخرت را خانه ی ثبات و آرامی قرار داد تا کسانی که بد کرده اند به عمل خود جزا داده شوند و کسانی که نیک کردار بوده اند به نیکی پاداش داده شوند. پس من عرض داشتم: ستایش ویژه ی خداوند است در حالی که بر نعمت های او شکرگزارم و بر بلای او بردبار و تسلیم و در حالی که به قضا و حکم او خوشنود و راضی هستم.

روایت حاضر یکی از مهم ترین روایات باب ولایت است که افزون بر مطالبی معنوی، نکته های سیاسی مربوط به انقلاب ها و قیام های اصلاح گرایانه و سیاسی را در خود جای داده است. حضرت علی ع می فرماید: من در یکی از راه های مدینه که به باغستان هایی می رسید با پیامبر اکرم ص همراه بودم که از آن فهمیده می شود آن دو بزرگوار ع در مقام خلوت و تنهایی بوده اند و فردی بیگانه مزاحم خلوت و حرف های تنهایی آنان نبوده است.

گذر از هفت باغستان و تکرار پرسش و پاسخی مشابه از عظمت امور اخروی حکایت می کند. هم چنین این قصد در آن نهفته است که



توجه مخاطب را به سوی آنچه که قرار است در ادامه بیان شود سوق دهد. آنچه در ادامه‌ی این روایت می‌آید نگاه به آینده و حوادثی است که رخ می‌دهد.

معانقه و گریه‌ی آن حضرت بیان‌گر غربت مولا در آینده است که گذشته از هم‌دردی حضرت رسول اکرم ﷺ هشدار به حضرت امیرمؤمنان علیؑ است که باید در انتظار آینده‌ای تلخ باشد. ناراحتی و دردمندی رسول خدا ﷺ برای آن است که حضرت امیرمؤمنان علیؑ در تمامی حوادث محنت‌بار و غم‌آور و در تمامی مشکلات هم‌دوش و همراه پیامبر اکرم ﷺ و پیش‌تاز سختی‌ها بوده است، در حالی که بعد از ایشان، آن حضرت علیؑ با کوهی از مشکلات، سختی‌ها، غم‌ها و رنج‌ها تنها و بی‌یار و یاور خواهد بود و این برای پیامبر اکرم ﷺ با آن همه محبت و علاقه‌ی شدیدی که به وصی خود دارد، بسیار دردآور و محنت‌آفرین است.

این روایت، بی‌پرده و صریح از کینه‌های دیرینه‌ای از ناحیه‌ی مردمی نسبت به حضرت امیرمؤمنان علیؑ می‌گوید که از آن حضرت ضربه‌ها دیده‌اند و نمی‌توانستند حمایت آن حضرت از دین

خدا و پیامبر اکرم ﷺ را ببینند. ضربه‌هایی که تحمل آن چندان آسان نبود و به همین سبب درصدد انتقام و تقاص بر می‌آیند.

در این روایت، حضرت از سختی مصایب خود پرسشی نمی‌نماید، بلکه آنچه برای آن حضرت علیؑ مهم است سلامت در دین است. پیامبر اکرم ﷺ نیز نه تنها آن را تأیید می‌نماید بلکه به طور صریح بشارت می‌دهند که آن حضرت علیؑ در هر عالم و در هر جا با اوست و تنها وصی و وزیر ایشان است.

پیامبر اکرم ﷺ حضرت علیؑ را به صبر سفارش می‌نمایند و دشمنان آن حضرت را نام می‌برند و از نشان آنان می‌گویند. سپس در مقایسه‌ی خود با حضرت موسیؑ و امت او می‌فرماید: تو هم چون هارونی و آنان مانند گوساله‌ی سامری هستند که موجب گمراهی امت می‌گردند.

حضرت رسول خدا ﷺ با اشاره به امر تاریخی جناب موسیؑ به هارون، تکلیف آینده‌ی حضرت را مشخص می‌کنند و می‌فرمایند: اگر یاورانی حق همراه خود دیدی تا بتوانی قیام به حق داشته باشی حرکت نما، در غیر این صورت



بردباری پیشه ساز و با صبر و مبارزه‌ی منفی، امت را از تفرقه و فروریزی حفظ نما که این تنها وظیفه‌ای است که بر عهده‌ی توست.

برای فهم بهتر این روایت و به دست آوردن علت این امر که چرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام سفارش به صبر و شکیبایی می‌نمایند و نه قیام مسلحانه باید توجه داشت دشمنان اسلام بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طور جدی و سریع کودتای خود را شکل دادند و برای تحقق آن از هیچ امری فروگذار ننمودند. آنان موقعیت پیش آمده را در هر صورت به نفع خود می‌دیدند و خود را پیروز این میدان یافته بودند. آن‌ها با خود می‌اندیشیدند بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذشته از آن که باید تمامی آسیب‌هایی که تاکنون از ناحیه‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان وارد شده است را جبران نمایند و از آن انتقام بگیرند، لازم است به‌طور جدی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را که تنها جریان حق و همگام با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است به صورت کلی از میدان بیرون کنند و این امر از دو حالت خارج نبود: یا حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام خود از گریز با آنان کنار می‌گرفت و امر ولایت را بدون دعوای ترک می‌نمود که در این

صورت حق به فراموشی می‌گرایید و به مرور زمان از میان برداشته می‌شد یا آن حضرت با آنان به صورت نبرد سخت مقاتله می‌نمود که در این فرض، دشمنی و تفرقه موجب از بین رفتن اسلام و فرو ریختن بنای دین می‌شد و در این صورت نیز آنان با آن که متحمل خساراتی می‌شدند اما جبهه‌ی حق سست، ضعیف و به تدریج نابود می‌گردید. به‌ویژه آن که احتمال شکست آنان که دشمن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بودند و نابودی این گروه‌ها ضعیف بود؛ چرا که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فردی بود که کم‌تر کسی با آن حضرت میانه‌ی خوبی داشت و افزون بر این، این امر چندان هم مهم نبود؛ زیرا زمان حاکمیت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بیش از زمان حاکمیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طول نمی‌کشید و این امر نیز با توجه به شناختی که آنان از ویژگی‌های حکومتی حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام داشتند و همراه نشدن امت و بردباری نشان ندادن با آن حضرت قابل پیش‌بینی بود.

براین اساس و با توجه به پیشامد چنین فضای سیاسی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این روایت به آن حضرت، سفارش صبر و بردباری

می‌نمایند و آن حضرت را از ایجاد تفرقه در امت بر حذر می‌دارند و می‌فرمایند: در صورت نبود یاوران، تنها وظیفه‌ی شما حفظ وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی است؛ اگرچه جریان باطل، سردمدار دین‌گردند و حق در غربت و تنهایی قرار گیرد. حفظ یک‌پارچگی و وحدت امت اسلامی از هر امری مهم‌تر است؛ زیرا با تفرقه در امت اسلامی زمینه‌ی فروریزی دین آماده می‌گردد و دیگر بستر اقدام بر هر عملی حتی در آینده از بین می‌رفت، در صورتی که با پایداری امت و حفظ جریان ظاهر دین سعادت و سالم‌سازی امت را در آینده با حرکتی نرم‌افزارانه و با ساخت بستر مناسب فرهنگی که ولایت و محوریت امام معصوم علیه السلام در تمامی کارها را تبیین نماید می‌توان پیش‌بینی کرد.

حفظ امت اسلامی و وحدت صفوف مسلمانان وظیفه‌ی بس مهم برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بود که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حریت و قیام و جوان‌مردی و بعد از آن حضرت با صبر، تحمل سختی‌ها و بردباری و خویش‌داری تحقق یافت. مهم‌تر آن‌که این دو امر متفاوت را تنها حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به عهده داشت و چنین

صبر، درد و حرکتی در یک مقطع برای یک فرد چندان آسان نیست، آن‌هم برای کسی که بالاترین رجز شهامت و شجاعت را سروده و جلودار صولت و بلندای اقتدار است و اکنون خود را در میان بوزینگان فراوانی گرفتار می‌بیند و مأمور به صبر و بردباری و تحمل مظلومیت می‌گردد.

در این روایت، افزون بر بیان واقعیت‌های تلخی از حقایق اجتماعی صدر اسلام، اصل‌های بسیار مهم و اساسی امور سیاسی و اجتماعی نیز آمده است که به صورت موجه‌ی کلیه صادق است و در تمامی اقوام و ملل برای همیشه و هر روز حاکمیت دارد.

این اصول عام و کلی است و مخصوص به زمان حضرت علی علیه السلام نیست و در مورد همه‌ی اولیای الهی و پیامبران و اوصیای آن‌ها و در تمامی ادیان، بلکه در تمامی ملت‌ها و قیام‌های سیاسی بدون استثنا - هرچند آن قیام غیر دینی باشد - صادق است و تمامی حرکت‌های اصلاحی و قیام‌ها چنین وضعیتی را داراست.

به تعبیر دیگر باید گفت این حقایق تلخ، چندان ناموزون نیست و مقتضای اصول اجتماعی و

علل و اسباب طبیعی است و نقض غرض یا پدیده‌ای ناهمگون اجتماعی نیست. در آینده بیش‌تر در این رابطه سخن خواهیم گفت.

در این‌جا پیش از ذکر این اصول بسیار مهم در حرکت‌های اصلاحی و سیاسی، خاطر‌نشانی این نکته بایسته می‌نماید که این اصول از اخبار غیبی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست و آن حضرت نمی‌خواهند امور غیبی آینده را بیان کنند؛ بلکه آن حضرت به عنوان شخصی که در امور اجتماعی و سیاسی و حقایق دنیوی آگاهی و خبرگی کامل دارند این مطالب را بیان می‌نمایند و در این‌جا تنها صحبت از امور علمی و اصولی دانشی است که در جامعه‌شناسی سیاسی باید از آن سخن گفت.

﴿فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَسْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ﴾^۱

پس آوازدهنده‌ای میان آنان آواز درمی‌دهد که لعنت خدا بر ستم‌کاران باد. همانان که از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌خواهند و آن‌ها آخرت را منکرند.

۱- اعراف / ۴۴ - ۴۵.

همواره چنین بوده است که ادیان الهی و به‌ویژه دین مقدس اسلام برای تبلیغ و ترویج آیین و مرام خود که رهایی انسان‌ها از یوغ مستکبران و ظالمان و قرار دادن آدمیان در مسیر فقط بندگی خدا بوده است در برابر خود سدی از چهره‌های کفر، نفاق و جهل را دارند. بیش‌تر مانعان کسانی هستند که در کفر سرشناس هستند و به قیامت و آخرت کفر می‌ورزند و نیز مانع هرگونه رشد در دین و دین‌مداری پیروان آن می‌شوند. خلفای بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانند خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس همگی در چنین چهره‌ای اما با پوشش دین‌داری ظاهر گردیده‌اند و این تنها شیعه است که دین حق می‌باشد و مفاد و مرام آن حقانیت عملی و عقیده به آن بوده است و تنها جوانه‌ی سالم دین مقدس اسلام و حامی حق و عدالت بوده است.

این معنا و این فرقه از زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با همین نام در میان مسلمانان شناخته شده بود و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تمامی مناسبت‌ها به آن اشاره‌های روشنی داشته‌اند و عدم تصریح در بعضی مواقع، خود روشی برای حفظ این مرام در برابر دشمنان زخم‌خورده بوده است. شیعه در

طول تاریخ خود افزون بر آن که حقانیت دین اسلام را روشن نمود و در همه‌ی مقاطع حساس در مقابل دشمنان خارجی، اثبات‌گر حقایق دینی بوده است، بدنه و پیکر ناسالم بسیاری از فرقه‌های مسلمانی را مورد شناسایی قرار داد. البته در این مسیر بر حفظ یک‌پارچگی و وحدت مسلمین نیز توجه داشته است.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان معصوم ایشان علیهم السلام و به صورت کلی فرهنگ شیعی چنین است که گذشته از بیان چهره‌ی عصمت و عدالت که دو اصل اساسی در مرام تشیع می‌باشد، با مبارزه‌ی فرهنگی به تخریب فرهنگ ظلم و جور و نابود کردن بنیاد کاخ‌نشینی، قیصرمآبی و کسراگرایی نیز می‌پرداخت، در حالی که خلفای جور، با کمال جسارت و بی‌اعتقادی به تمامی شهوات نفسانی و شیطانی خود، لباس عمل می‌پوشانیدند. در میان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس چهره‌های گویایی برای این امور در تاریخ وجود دارد. مدت خلافت صوری و ظاهری خلفای سه‌گانه بیست و پنج سال بود که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در این مدت به ساخت

بنیادهای فرهنگی و نیز اقتصادی تشیع اشتغال داشتند. خلافت اولی با اکثریت قلابی و دروغین و دومی با وصیت اولی و خلافت سومی با شورای ساختگی و آمیخته با خدعه و فریب آغاز گردید؛ ولی خلافت کم‌تر از پنج سال حضرت علی علیه السلام با مردم‌گرایی کامل و نیازمندی فراوان به وجود شریف آن حضرت همراه بود و امام با محو همه‌ی مظاهر شوم خلفای سه‌گانه از دین، پاکی را برای جامعه‌ی اسلامی به ارمغان آورد. حضرت در این رابطه فرمودند: «از این پس زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دنبال می‌گردد». کسانی که از این روش زیان می‌دیدند با تمام امکانات خود بسیج شدند و با یارگرینی و تشکیل حزب، مشغول کارشکنی و درگیری شدند تا جایی که طلحه، زبیر و عایشه جنگ جمل، و معاویه جنگ صفین، و خوارج جنگ نهروان را به راه انداختند و آن حضرت را درگیر موانع اساسی نمودند.

برنامه‌ی اصلی آن حضرت با تمامی گرفتاری‌ها و مشکلاتی که برای ایشان به وجود

می‌آوردند، پیاده کردن سیره‌ی به‌حق رسول‌الله ﷺ و تربیت شاگردانی وارسته؛ هرچند اندک بود. بعد از آن حضرت، امام حسن علی‌علیه‌السلام این راه را ادامه دادند. اما آن حضرت علی‌علیه‌السلام نیز با کارشکنی‌های معاویه همراه شد. معاویه با حيله و دسیسه، لشکر آن حضرت که سردارانی دنیاگرا داشت را فریب داد و به ظاهر خود را حاکم نمود و سپس عقیده‌ی خود را برای مردم بیان کرد با این‌که جز حکومت و ریاست چیزی در سر نمی‌پروراند. هم‌چنین با تمامی توان و خدعه و تهدید، پسر خود؛ یزید را ولی‌عهد و خلیفه‌ی مسلمین نمود و اعلام کرد که هر کس در مناقب اهل بیت علی‌علیه‌السلام حدیثی نقل کند، جان، مال و آبروی او مصون نیست و هر کس درباره‌ی خلیفه حدیثی بگوید جایزه می‌گیرد.

آن ملعون در تخریب حقانیت حضرت علی علی‌علیه‌السلام هرچه توانست انجام داد؛ به طوری که در نیمه‌ی اول قرن دوم هجری تا زمان عمرین عبدالعزیز، آن حضرت در منابر و در ابتدای خطبه‌های جمعه لعن می‌شد و هر یک از خطیبان،

مردم را بر ناسزاگویی و بیزاری از حضرت علی علی‌علیه‌السلام تکلیف می‌کردند.

عمده اساس عقب ماندگی اسلام به خاطر حاکمیت چیرگی چنین خلفای شوم و گستاخی بود که اگر حقانیت و اقلیت به‌حق شیعه نیز نبود، اثری از اسلام باقی نمی‌ماند. این فداکاری حضرات معصومین علی‌علیهم‌السلام و به خصوص قیام کربلای امام حسین علی‌علیه‌السلام و شهادت آن حضرت و یاران باوفای ایشان بود که سبب عزت اسلام و عظمت امامت گردید. خلفای جور در این مدت از هیچ جنایتی بر علیه امامان شیعه علی‌علیهم‌السلام و پیروان ایشان فروگذار نکردند. اقلیت شیعی تا قرن دوم هجری به صورت شدید اسیر جنایات این قوم بود. قیام کربلا در سال ۶۱ هجری رخ داد. پایان حکومت اموی در سال ۱۰۰ هجری بود. در میان خلفای عباسی، مأمون در سال‌های ۱۹۵ - ۲۱۸ هجری قمری بر آن بود تا به طریقی با امام رضا علی‌علیه‌السلام مشکلات حکومتی خود را برطرف نماید که در این امر چندان موفق نبود. حکومت توأم با خدعه و فریب خلفای بنی‌عباس تا

قرن چهارم هجری به طول انجامید که با ظهور آل بویه به خلافت ننگین آنان پایان داده شد.

در روایت جناب سلیم، مردم بر سه گروه تقسیم شده‌اند: گروه اهل حق (حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و یاران ایشان) و گروه‌های فاسد (خلفای جور مانند بنی امیه و بنی عباس) و افرادی عادی که از یکی از این دو گروه تبعیت می‌کنند و به تعبیر دیگر، توده‌ها هستند و این تقسیم از برترین اصول ثابت در تمامی حرکت‌های اجتماعی است.

از این حدیث مبارک به‌خوبی روشن می‌گردد که گروه اهل حق هرگز هدفی جز رضای حق در نظر ندارد و آنان تنها به دنبال حق‌جویی هستند و از هیچ کوشش، ایثار و گذشتی در این مسیر مقدس و پاک دریغ ندارند.

همان‌گونه که در روایت حاضر گذشت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام هنگامی که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌شنوند، بی آن‌که به دنبال راه‌گریزی باشند یا از بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار نگرانی

کنند، می‌فرمایند: «فی سلامة من دینی»؛ آیا دینم سالم می‌ماند؟ اگر دینم سالم بماند، دیگر مشکلات و مصیبت‌ها نگرانی ندارد و هنگامی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «بلی، فی سلامة دینک»؛ بله، دینت سلامت می‌ماند، می‌فرمایند: «الحمد لله شکراً علی نعمائه، وصبراً علی بلائه، وتسليماً ورضیاً بقضائه». حضرت تمامی اعتقاد خود به حق تعالی را در همین بیان کوتاه عنوان می‌کنند و از حرکت در مسیر حق و حق‌خواهی از چیزی فروگذار نمی‌شوند.

در این روایت کوتاه و گویا، حضرت علی علیه السلام آن‌چه را که گفتنی است بیان می‌دارند و با اعتقادی راسخ و قوی موقعیت خود را در گردونه‌ی هستی به همراه زمینه‌ی معرفتی آن مشخص می‌سازند. آن حضرت علیه السلام نخست حمد و سپاس کامل خداوند را به‌جای می‌آورند و سپس شکر نعمت‌های الهی را که در رأس آن سلامت در دین است پیشه‌ی خود می‌سازند و صبر و بردباری در برابر سختی‌ها و کج‌نگری‌های دونان و نادانان را مطرح می‌سازند و

چون حضرت دارای توحید کامل هستند، آنچه را که به ایشان می‌رسد از حق تعالی دانسته و از این رو قضای الهی را مطرح نموده و می‌فرمایند: «نسبت به قضای الهی تسلیم و رضا دارم.» این فراز عالی‌ترین مقام سیر و سلوک را می‌رساند. آن حضرت در حقیقت همه‌ی مقامات معنوی و عقلی را در صحنه‌ی زندگی و میدان مبارزه سیر نموده و گوی سبقت را از همگان ربوده است.

باید دانست اطاعت‌ناپذیر بودن مردم گاه سبب تغییر مسیر یک جریان می‌گردد. زیر مجموعه‌ها و افراد تابع در یک حکومت، دولت یا مجموعه‌ای اجتماعی چنین نیست که نتواند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد، بلکه این توابع گاه به کل حرکت آن نظام جهت می‌بخشند و چنانچه با هم هماهنگ نباشند می‌توانند آن مجموعه تشکل را از هم بپاشانند. گاهی در مجموعه و اجتماعی رئیس مجموعه تنها سخن‌گوی زیر مجموعه می‌شود و ریاست وی ظاهری است و زمانی نیز ریاست او به کل مجموعه جهت می‌دهد. چنین احوالی در

کارهایی که به صورت جمعی انجام می‌شود طبیعی است.

در صدر اسلام نیز امت اسلامی باعث کوتاه آمدن رهبر و امام خود از موضع خود شدند. پیامبر اسلام ﷺ چنان در صد مخالفت مردم با حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را بالا می‌دیدند که راضی نبودند امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام را معرفی کنند. خطبه‌ی شقشقیه‌ی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در این رابطه بسیار گویاست. حضرت علی علیه السلام که سخن خود را حق می‌دانست به ناچار سکوت پیشه کرد و رهبران کودتا به همراهی امت مسیر حق را تغییر دادند!

البته به این نکته‌ی بسیار مهم باید توجه داشت که در آنجا، جای گفتن حق نبود نه آن‌که حضرت علی علیه السلام از حق برگشته باشند. ایشان باطن امر را بیان نکردند و مسیر گفتاری حق تغییر پذیرفت و به تعبیر دیگر آن حضرت علیه السلام حق را با فریاد سکوت بیان نمودند و چه آذرخشی برنده‌تر از سکوت. حتی دیگر امامان معصوم علیهم السلام نیز در

طول تاریخ همین‌گونه عمل کرده‌اند. خلاصه این مردم هستند که در مرحله‌ی نخست می‌توانند مسیر حاکمی را تغییر دهند.

امروزه هم این‌گونه است که با اعتصاب چند اتحادیه‌ی کارگری در انگلستان، حکومت و دولت آن کشور مجبور می‌گردد سیاست اقتصادی خود را تغییر دهد یا در آمریکا عده‌ای می‌اندیشند و به رئیس‌جمهور خط مشی می‌دهند و او بر اساس همان قانون حرکت می‌کند. نه تنها در یک کشور، بلکه در بین زن و شوهر نیز این قانون حکم فرماست. بیش‌تر کارهای بزرگ توسط زن‌ها انجام می‌شود. البته از دید جامعه‌شناس، زنان در کشورهای اسلامی با یک واسطه جزو زیر مجموعه‌ی خانواده هستند و از دید کارشناس خانواده، زن نقش اول را در خانه بر عهده دارد، هرچند به واسطه‌ی شوهر خود در اجتماع دخالت بسیار دارد و با اخلاق خود، او را دگرگون می‌سازد. گاه مشاهده می‌شود بیش‌ترین سخنانی که مردها در جامعه مطرح می‌سازند همان گفته‌های همسرانشان

در شب پیش است و مرد خانه بر طبق پیشنهادهای همسر خود عمل می‌کند و گاه چنان ظریف رفتار می‌نماید که کسی متوجه پشت صحنه نمی‌شود.

بهبتر است مروری دوباره به برخی از فرازهای این روایت داشته باشیم. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: خداوند متعال هیچ پیامبر و رسولی را نفرستاد، مگر آن‌که برخی به میل و از روی علاقه و با آزادی کامل، تابع وی شدند و در برابر، گروهی نیز هستند که با اکراه و اجبار سرسپردگی نشان می‌دهند و به ظاهر و تظاهر گرایش پیدا می‌کنند و در باطن ایمانی محکم و اعتقادی راسخ ندارند.

از این بیان استفاده می‌شود تمامی رسولان الهی که از جانب حق تعالی فرستاده شده‌اند؛ اگرچه دشمنان فراوانی داشته و مخالفت با آن‌ها فراوان بوده و درگیری‌های بسیاری با مخالفان سرسخت خود داشته‌اند؛ ولی بدون حامی و طرفدار نبوده‌اند و هر رسولی پیروانی معتقد و با ایمان داشته که به او وفادار بوده‌اند؛ هرچند شمار چنین

افرادی اندک بوده است. چنین نبوده است که رسولی از جانب خداوند بیاید و مدتی را در تبلیغ آیین خود کوشش کند و تبلیغ وی بی نتیجه باشد و کسی به آن گرایش نشان نداده باشد.

سخن دیگر این است که همیشه افرادی حيله‌گر یا ضعیف و بی‌اعتقاد، در مقابل قدرت زانو زده و هنگامی که رسولی اقتداری پیدا می‌نموده است به او روی می‌آورده‌اند، دسته‌ای هم از سر اکراه و خدعه ایمان می‌آوردند تا از مشکلات اجتماعی خود بکاهند و موقعیتی اجتماعی برای خود فراهم سازند یا موقعیت خود را پاس دارند و در صورت امکان بر موقعیت عمومی خود بیافزایند.

آنان افرادی فرصت طلب بوده‌اند که در پی درستی و راستی نبوده‌اند، و تنها منافع و خصوصیات فردی و اجتماعی خود را دنبال می‌کرده‌اند. آنان با جریان‌های قوی و تأثیرگذار جامعه هماهنگ می‌شوند و مخالفان آنان را سرکوب می‌کنند بدون آن‌که به حق یا باطل آن

جریان اهمیتی دهند.

بر اساس این روایت، همیشه چنین بوده است که پیروان به‌حق اولیای الهی و پیامبران آسمانی از اقلیت خاصی برخوردار بوده‌اند و گروندگان عمومی در فصل قدرت و برتری آن نبی بوده است که به وی اقبال نشان می‌داده‌اند، همان‌طور که قرآن کریم در سوره‌ی نصر به آن اشاره دارد و می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعِذْ بِهِ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾.

- چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا درآیند، پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه‌پذیر است.

هنگامی که نصرت و فتح حق ظاهر گردد، مردم، گروه گروه داخل دین خداوند شوند. این حرکت عمومی هنگامی است که دین خدا از قدرت و اقتدار فراوانی برخوردار باشد. بر این اساس است که حق تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله



هشدار می‌دهد نباید نسبت به چنین اقبالی چندان رغبت نشان دهد به طوری که این حرکت را برای خود جاودانه بداند و برای همین به تسبیح و استغفار امر می‌فرماید. امر به استغفار در این مقام می‌تواند بیان‌گر این خصوصیت باشد که نباید افراد جامعه را که گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند مورد لحاظ استقلالی قرار داد؛ بلکه باید همواره خدای مردم را دید که صاحب اقتدار دین است و این اقتدار، علت داخل شدن مردم به صورت فوج فوج در دین خدا می‌باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سپس به اصلی سیاسی در حرکت‌های انقلابی اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «فسلط الله الذین أسلموا کرهاً علی الذین أسلموا طوعاً فقتلوه»^۱؛ خداوند کسانی را که به حق ایمان آورده‌اند، محکوم گروه باطل قرار می‌دهد و اهل باطل بر اهل حق چیره می‌گردند.

نکته‌ی دیگری که در این روایت است علت مقابله‌ی اهل باطل و سلطه‌ی آنان است که در واقع

۱- کتاب سلیم ابن قیس، ص ۱۳۷.

نتیجه‌ی همراهی توده‌ها با اهل باطل و مقابله و رویارویی کمیت‌ها با اهل کیفیت است. البته حق است که از کیفیت بالایی برخوردار است، اما این کمیت عمومی و کثرت جامعه و سیاهی لشکر به نفع اهل باطل است و باطل در پناه همین سیاهی لشکر است که بر اهل حق غلبه می‌کند.

این توده‌ها و کمیت‌هاست که در مواقع حساس، نقش تعیین کننده‌ای دارد. آنان همواره علت پیروزی اهل باطل بر اهل حق می‌شوند و با آن‌که خود، قربانی این همکاری می‌شوند و گمراه می‌گردند و به تباهی کشیده می‌شوند، اما همواره فریب سطوت ظاهری آنان را می‌خورند و با آنان همراه می‌شوند و از حمایت و همکاری با اهل حق دست می‌شویند. فرصت‌طلبی توده‌ها از سهل‌انگاری و سهل‌انگاری آنان برآمده از سطحی‌نگری آنان است و سطحی‌نگری آنان معلول نادانی و ناآگاهی ایشان است. ناآگاهی است که موجب گمراهی توده‌ها و ضعف اهل حق و کساد بازار دین می‌گردد. همین عوامل چنان با یک‌دیگر هماهنگ می‌شود که دیگر مجال بقا برای اهل حق

باقی نمی‌ماند و در نتیجه آنان را یا مجبور می‌سازند صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی را ترک کنند و یا چون اولیای الهی به ماندن در صحنه اصرار می‌ورزند و فرجام آنان چیزی جز قتل و ریخته شدن خون ایشان نیست؛ خونی که نام آنان را تا ابد زنده نگاه می‌دارد. این کشتار ظالمانه تنها نتیجه‌ی هماهنگی مردمان نادان با جریان اهل باطل است که برای اهل حق، مجال حیات و فعالیت را باقی نمی‌گذارد.

چیرگی اهل باطل بر اهل حق، منحصر به پیروان دین نیست و در تمامی حرکت‌های عمومی و اجتماعی و در تمامی انقلاب‌ها این‌گونه است. کسانی که به واسطه‌ی حق، حرکت و انقلابی را می‌آغازند و آن را تا پیروزی به ثمر می‌رسانند و در این راه کوشش‌ها و زحمات‌های فراوانی داشته‌اند، در مراحل بعد از پیروزی، محکوم افرادی فرصت‌طلب می‌گردند که یا در انقلاب سهمی نداشته و یا از معتقدان منخلص و ناب انقلاب نبوده‌اند.

در ادیان گذشته و نیز در صدر اسلام چنین اتفاقی افتاده است و در تمامی انقلاب‌های مردمی

در دنیا نیز همیشه چنین حادثه‌ای را در کمین داشته و دارند.

پیروان واقعی و به‌حق انقلاب، اگر در مسیر پیروزی و دفاع از آن جان سالم به در برند و بقایی داشته باشند، به چشم خود خواهند دید نهالی که با زحمت فراوان و با خون یاران آنان پا گرفته، امروز درختی شده است در دست گروهی مفت‌خوار و بی‌رحم که حتی به ریشه‌های این درخت نیز رحم نخواهد کرد و وی خواهد دید که به دست این گروه ناخالص، هدف و نشانه‌ی تیر خلاص آنان می‌گردد و یا در صورتی که وی مقاوم و محکم باشد، باید عمر خود را با درگیری‌های فراوان سپری کند.

این اصل، امری طبیعی است؛ زیرا گروه انقلابی بر اثر حرکت‌ها و درگیری‌ها، گذشته از خستگی و فرسودگی جسمانی و در بعضی مواقع روحی، ممکن است در طول مسیر دچار مشکلات و نواقص و خطاهایی گردد؛ به‌طور مثال، افراد تازه رسیده و کسانی که کناری لمیده و از دور دستی بر آتش داشته یا مخالف روشنایی بوده‌اند، مشکلات

و کمبودهای افراد انقلابی را بزرگ‌نمایی می‌کنند و با تازه نفس بودن و امکاناتی که به دست می‌آورند، کار را بر اهل حق مشکل می‌کنند و با اشکال‌تراشی یا بزرگ‌نمایی مشکلات واقعی با اغراض ناپسند، کارهای ناسالم خود را در نظر مردم سامان جلوه می‌دهند و زمام آنان را با شعارهای مردم‌فریب به دست می‌گیرند.

ادامه‌ی این روایت می‌فرماید: «فَقْتُلُوهُمْ لِيَكُونَ أَعْظَمَ لَأَجْرِهِمْ». نتیجه‌ی این اصل چنین است که این‌گونه نیست که اهل باطل برنده‌ی این میدان نزاع باشند؛ زیرا سعادت و موفقیت آن است که عمل مورد رضای حضرت حق باشد.

اولیای خدا عليهم السلام اگرچه ممکن است در راه هدف و اقامه‌ی حق کشته شوند، کشته شدن آنان تنها یک مرگ و پایان یک سیر و حرکت نیست؛ بلکه شهادت است که سیر آنان به سوی حق را ادامه می‌دهد و به همین خاطر است که می‌فرماید: لِيَكُونَ أَعْظَمَ لَأَجْرِهِمْ؛ زیرا برتری و بزرگی در آخرت است و آنان هرچند دنیا را با فشارهای اهل باطل از

دست می‌دهند، اما عالم جاودان و ماندگار آخرت برای آنان است. اگر گفته شود: «أَعْظَمَ»، معنای «عظیم» را دارد و موقعیت باطل را مورد توجه قرار می‌دهد و در برابر آن است که درجه‌ی شهیدان اعظم خوانده می‌شود، باید گفت: این بزرگی به لحاظ دنیاست و این عظمت در نظر ظاهرینان است و این دید نیز مورد ارزیابی قرار گرفت و گفته شد دوامی برای آن نیست و اهل باطل هرچند دنیا را جولان‌گاه امیال خود قرار می‌دهند، اما ماندگاری و جاودانگی برای اهل حق است و با توجه به چنین ارزیابی است که شهادت را اعظم و بزرگ‌تر معرفی می‌فرماید، وگرنه دنیا چیزی نیست که عظیم باشد.

البته شهادت اهل حق، به معنای نفی موقعیت اجتماعی آنان نیست؛ بلکه شهادت ایشان تنها وسیله‌ای است برای برهم‌ریزی کمیت‌ها و نفی اهل باطل. این شهادت اولیای الهی است که کمیت باطل را خنثی می‌سازد و جریان باطل را به نابودی و محاق می‌کشاند؛ اگرچه باطل با کمیت‌هاست که حکومت و چیرگی دارد. شهادت اولیای الهی

ویران‌کننده‌ترین ضربه بر اهل باطل است و فراوانی کمیت‌ها را مقهور خود می‌سازد و توده‌ها را بر هم می‌ریزد.

در برخورد های اجتماعی، گاه موقعیتی پیش می‌آید و جامعه و مردم به جایی می‌رسند که دیگر چیزی نمی‌تواند آنان را بیدار سازد و حرف حق را به گوش هوش آنان بنیوشاند و دیگر سخن و موعظه مشکل‌گشا و کارگر نیست و این تنها شهادت یک ولی است که حق را جلا می‌دهد و آن را آشکار و نمایان می‌سازد و باطل را رسوا و نابود می‌گرداند و کمیت‌ها را شرم‌منده و مأیوس می‌سازد و توده‌ها را از گرد اهل باطل پراکنده می‌نماید. این نیز یک اصل است. اصلی برای تداوم دین حق و حقیقی و برای بقای خوبی‌های واقعی و رسوایی و سرکوبی اهل باطل که خود را در قالب حق بر مردم حاکم ساخته‌اند بدون آن‌که بویی از حقیقت در آنان وجود داشته باشد و آنچه مشام اولیای حق از آنان استشمام می‌نماید تعفن است.

در چنین فضایی که باطل با نام دین حکومت



می‌کند این شهادت یکی از اولیای خداست که راه و مسیر دین حق را هم‌چون قله‌ی مرتفعی تا صدها سال بعد نشان می‌دهد و علم دین‌داری حقیقی را بر دوش می‌کشد و ابرهای سیاه و تیره‌ی باطلی را تا مدتی دراز به صورت کلی از جامعه کنار می‌زد. نمونه‌ی آشکار این گفته، شهادت مولای غریب مؤمنان؛ حضرت علی علیه السلام و حادثه‌ی خونین کربلاست.



شهرهای اهل ولایت

مکه، مدینه و قم

ایران کشوری پهناور است که مسلمان، کافر، خوب، بد، بانماز و بی‌نماز و خلاصه تمامی افراد آن جزو بهترین‌های جهان هستند. خاک ایران ولایت‌زاست و حتی منافق آن را هم می‌شود اصلاح کرد. احادیث چندی در فضیلت ایرانیان و در مورد سلمان و هموطنان وی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده است. حضرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و عالمانی که در ایران هستند بیانگر واقعی آن احادیث می‌باشند. محبت خاندان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در رگ و خون این مردم و ملت دمیده شده است و سخنان سوزناکی که از

کسی بر نمی‌آید در این آب و خاک یافت می‌شود. حتی افرادی که انقلاب اسلامی را نپذیرفته‌اند، چون از این آب و خاک هستند، در جهان نفر اول می‌باشند. این سوز و حزن در نهاد هر ایرانی است؛ هرچند خاک خود را ترک کرده باشند. ترنمی از این غم در صدای خوانندگان ایرانی می‌توان حس کرد. آنان حامیان و خواهان بسیاری دارند که برای دیدن و شنیدن صدای آنان جمع می‌شوند. بی شک سوز و نوایی که در شعر و آواز آنان است توانسته این همه خواهان برای آنان گرد آورد. این سوز و نوا از کدام خاک برخاسته است آیا از خاکی جز خاک ایران است؟ او ایرانی است و به ایرانی بودن خود نیز افتخار می‌کند. او چون از این آب و خاک به‌پاخاسته است چنین سوزی دارد. خاک ایران خاک ولایت و محبت است. این خاک است که این سوز و گداز را دارد و اگر ما در پایه‌ی این اتحاد جمع شویم، جهان در قبضه‌ی ایران می‌افتد و سخن حاضر نخستین سخن است که ایران می‌تواند برای جهانیان داشته باشد. با براندازی شاه و جمع شدن

بساط سلطنت در ایران و با حاکمیت عالمان دینی باید همه تحت یک پرچم به آبادانی ایران بیندیشند و ایران نباید همچون افغانستان گروه گروه با هم درگیر شوند؛ زیرا ایرانیان می‌توانند با محبت‌مداری همه با هم باشند.

مرکز ولایت کشور ایران را باید شهر قم دانست. قم از شهرهای قدیمی و مذهبی ایران و از نخستین شهرهای شیعه‌نشین است. این شهر را باید شهر ولایت و عشق به آل نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانست؛ هرچند در امور مادی، معیشتی، آب و هوا از معدود شهرهایی است که مشکلات عمومی و دایمی دارد. مشکلات این شهر همیشگی و دایمی است و شاید همین امر از لطایف حقیقت این شهر باشد.

وجود مشکلات یاد شده باعث شده است اهل دنیا به این شهر رو نیاورند و محلی برای تلاش عالمان و ریاضت اهل معرفت باشد. اگر این شهر خوش آب و هوا بود و مهربان و گذشت را در خود داشت، مجال و فراغتی برای خلوت و عزلت عالمان پیدا نمی‌شد؛ پس این دو امر، سبب موفقیت فراوانی برای عالمان دینی شده است.

مشکلات مادی این شهر به‌گونه‌ای است که زندگی عادی اهل آن را تأمین نمی‌کند و مردم آن با مشکلات ابتدایی زندگی درگیرند و راهی برای رفع کلی آن نمی‌یابند. این شهر درآمدی ندارد. مشکل رفتاری این شهر کویری و زندگی در آن برای عالمان سود مادی ندارد؛ بلکه این عالمان هستند که با اجاره‌ی منزل، زندگی اهالی این شهر را تأمین می‌کنند.

چیزی که در این شهر بعد از وجود قدسی و مقدس حرم حضرت معصومه عَلَيْهَا السَّلَام و حوزه‌ی علمیه قابل اهمیت و اهتمام است شب‌های قم است. شب قم روح بهشت است و حیات ملکوت را دارد. اهل شب از شب‌های قم همان استفاده‌ای را می‌برند که اهل ملکوت از ملکوت.

آسمان شب با اهل قم سخن سر می‌دهد و شب برای اهل شب، خود را ظاهر می‌کند. شب قم چنان اهمیت دارد که می‌توان گفت ارزش قم به شب‌های آن است. اگر کسی از شب قم استفاده ننماید بهتر است در آن شهر نماند که روز آن بهره و سودی در پی ندارد.

شب‌های قم از نیکویی‌های این شهر و از



بهترین شب‌های عمر آدمی است. کم‌تر شهری چنین شب‌های باصفایی دارد. اهل دل و شب‌زنده‌داران الهی از این موهبت الهی بهترین بهره‌ها را می‌برند. بر این اساس است که می‌گوییم شهر قم جهت‌های معنوی فراوانی دارد و برای رشد و ارتقای معنوی اهل سلوک مستعد است. همان‌گونه که بیان شد قم شهر مقدسی است که زمینه‌های معنوی فراوانی دارد. در روایات نسبت به این شهر مدایح بسیاری وجود دارد. شیعه از همان قرن نخست در این شهر سکونت گزیده است. این شهر شرف وجود حرم حضرت معصومه علیها السلام و علم عالمان و بزرگان دین را با خود دارد، ولی از نظر مادی هیچ رونقی ندارد و کسی که نتواند از معنویت این شهر استفاده برد نمی‌تواند بهره‌ای دیگر از آن ببیند و از امور مادی و معیشتی آن در روز چیزی به دست نمی‌آورد. آب آن نوعی فاضلاب است. هوای آن خشک و کویری است و اگر وسایل سرمایشی امروزی نباشد، آزاردهنده است. زندگی در شهر کویری نظرتنگی و امساک‌گری را به

کویرنشینان می‌دهد. این امر زمینه‌های مثبت معنوی را برای اهل علم در پی دارد و می‌تواند زمینه‌ی خوبی برای رشد آنان باشد. نه این شهر آب و هوای خوشی دارد که اهل علم به گردش‌گاه‌های متعدد آن رو آورند و نه میجاوران صافی که در جوار آن‌ها قرار گیرند. بد آب و هوایی باعث می‌شود که اهل علم در خانه‌های خود بمانند و همین امر از تلف شدن وقت آنان جلوگیری می‌کند. اخلاق کویر آن نیز چنان است که اهل علم، کم‌تر از آنان بهره می‌گیرند و یا به آنان نیاز پیدا می‌کنند و این امر سبب می‌شود تا کم‌تر مزاحمت‌های این‌گونه داشته باشند.

اگر شهر قم آب و هوایی خوب و خوش داشت و سرسبز و باصفا بود، هم اهل دنیا به آن رو می‌آوردند و هم اهل علم از وقت اخروی خود صرف این امور می‌کردند و اگر کویر خوبی داشت، حشر و نشر اهل کویر با اهل علم بیش‌تر می‌شد و خود موجب اتلاف وقت فراوانی برای آنان می‌گردید؛ در حالی که امروزه کم‌تر اهل علمی با کویرنشینان معاشرت خانوادگی دارد و آنان کم‌تر

معاشرتی با اهل علم دارند و بیشتر تر به ظاهر عمومی و خارجی و سلام علیک صوری اکتفا می‌شود. این‌گونه است که می‌گوییم ناموزونی‌های آن برای حوزه و اهل علم مناسب است؛ هرچند آنان را در این شهر برای همیشه غریب و تنها می‌کند و اگر سال‌های فراوانی نیز در آن باشند، باز مهاجر به حساب می‌آیند و کم‌تر می‌شود در آن بمانند و کم و بیش، بعد از مدت اندک یا مدیدی از آن کوچ می‌کنند.

اما مدینه همواره حتی در زمان غیبت، شهر ولایت بوده است. این شهر در زمان غیبت، گردآلود و غم‌بار است.

مکه مرکز وحی است؛ اگرچه امروزه در بی‌رونقی به سر می‌برد. خشت شهر مکه را با عبادت و تجارت زده‌اند. در حال حاضر افکار و باورهای دشمنان ولایت بر همه‌ی شؤون این دو شهر چیره شده است.

